

تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، هفده باب از کتاب الحجّة

ترجمه: مینا اسکویی*

مهدیه مفیدی**

چکیده: آیت‌الله شیخ محمد رضا جعفری ضمن ترجمه انگلیسی کتاب اصول کافی، تعلیقات ارزشمندی بر آن افزوده است. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر هفده باب کافی آمده است. نگارنده در این تعلیقات، درباره سلیمان و ابوذر، حکومت عباسیان، نام بعضی از روایان احادیث، و درون‌مایه احادیث، نکات مهمی بیان کرده است.

کلید واژه: کافی، کتاب الحجّة / تاریخ شیعه، قرن دوم هجری (هشتم میلادی) / واقفه / سلمان / ابوذر.

اشاره

و شولۀ ۹ سفینه و رتجمه انگلیسی اصول کافی - که به قلم
عالمة حضرت آية الله شيخ "مؤلف جعفری جفی لکم شده -
تضیی رائه شد رتجمه سبلی شیطی را تعلیقا تثلیث که و
آن سخته و دو مو توه شتون قورا رگه و شولطی ۹

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی. ** کارشناس زبان انگلیسی، دانشگاه الزهراء.

۶ ۶ ۶ ۶ و ۵ را که شد

و این کتاب تظیف معظم له در بابی را حلیه هفتاد بیست و هفت

* ص ۲، باب کراهیه التوقیت، ح ۱، ذیل «ولم يجعل الله له بعد ذلك و وقتاً»: عدد ۷۰، اشاره به سال هفتاد هجری (۶۸۹-۶۹۰) دارد. معاویه نخستین خلیفه امویان در سال ۶۸۰/۶۰ درگذشت. امام حسین از بیعت کردن با یزید، فرزند و جانشین معاویه سرباز زد؛ مردم کوفه، از امام حسین دعوت کردند تا پیشوای آنان گردد. اگر آن حضرت به شهادت نرسیده بود، انتظار می‌رفت که حکومت الاهی در سرتاسر ممالک اسلامی تا سال هفتاد حاکم شود.

عدد ۱۴۰ اشاره به سال ۱۴۰ هجری (۷۵۷-۷۵۸) دارد. تا آن زمان مدت ۸ سال بود که عباسیان حکومت را در دست داشتند. اگرچه شعار اولیّه آنان برپایی حکومت علویان بود، اما هرگز چنین نکردند. امام ششم علیه السلام به خوبی به این مسأله اشاره کرده است که تعویق حکومت الاهی به سال‌های بعد از ۱۴۰، در نتیجه آشکار کردن راز آمدن این حکومت بود. بنابراین اقامه این حکومت تا زمان نامشخصی به تعویق افتاد.

* ص ۳، همان باب، ح ۳، ذیل «سألته عن القائم»: «القائم» در اینجا اشاره به امام دوازدهم ندارد؛ بلکه به معنای کلی است، یعنی کسی که قیام کند. به معنای هر امامی که ممکن بوده در آینده برای برپایی حکومت الاهی قیام کند.

* ص ۴، همان باب، ح ۵، ذیل «عن الفضل بن یسار»: صحیح، «فضیل» - به تصغیر - است. نعمانی در غیبت / ۲۹۴ بدین سان، از کلینی

و به نقل از آن: فیض در وافی ۲/۱۰۲ آورده است، اما در بحار الانوار ۵۲/۱۱۸ به نقل از نعمانی، فضل آمده است. صدر حدیث را شیخ طوسی در غیبت ۲۶۱/۲۶۲ به سند خود، از «فضیل» آورده (و به نقل از آن در بحار الانوار ۵۲/۱۰۳). نیز بنگرید: معجم رجال الحدیث ۳۱۶-۳۱۷/۱۳ و ۳۳۵-۳۴۱، چاپ دوم.

* ص ۴، همان حدیث، ذیل «فصنعوا ما صنعوا»:

داستان موسی و آن چهل روز در سوره اعراف آمده است (آیه ۱۴۲). آن چه که آنان در ساختنش مبادرت کردند، یک گوساله زرین بود.

* ص ۵، همان باب، ح ۵، ذیل «ما بالنا قیل لنا فکان، و قیل لکم فلم یکن»:

یقظین، پیک و نماینده (مبلغ) عباسیان بود، در حالی که فرزندش علی، اعتقاد به حکومت امامان داشت. در زمان این گفت و گو، عباسیان حکومت خود را بنیان نهاده بودند؛ در حالی که در آن زمان هنوز نشانه‌ای از بنیان نهادن حکومت هیچ یک از امامان وجود نداشت.

* ص ۸، باب التمیض و الامتحان، ح ۲، ذیل «عن الحسین بن علی عن ابی المغرا»:

در بعضی از نسخه‌ها «الحسن بن علی» است. نعمانی در غیبت ۲۰۵/ به روایت از کلینی و طبری امامی در دلائل الامامه ۲۴۲/ و ۲۴۳ (و به نقل از آن: بحار الانوار ۱۱۴/۵۲) بدین سان آورده‌اند و همین صحیح است. او همان حسن بن علی بن فضال است که از ابی المغرا حمید بن مثنی روایت می‌کند. بنگرید: معجم رجال الحدیث ۵۰/۵ و ۳۰۷، ۲۹۵/۶ و ۲۹۶، ۵۴/۲۲ تا ۵۶، چاپ دوم.

* ص ۱۰، همان باب، ح ۵، ذیل «یسقط فیها کلّ بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من یشقّ الشعر»:

«بطانه»، کلمه‌ای است که درباره‌ی دوستان صمیمی به کار می‌رود. هدف از کاربرد آن در این جا، اشاره به این عبارت قرآنی بوده است. «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم» (آل عمران / ۱۱۸).

«ولیجه»، کلمه‌ای است که درباره‌ی همراه نزدیک به کار می‌رود و اشاره به عبارت قرآنی دارد که فرمود: «ام حسبتم ان تترکوا، و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة» (توبه / ۱۶)

«من یشقّ الشعر» کسی که مویی را به دو نیم می‌شکافد. کسی که آن چنان خدعه پرداز است که حتی اگر از او خواسته شود تا در معامله‌ای مویی بدهد، آن را به دو نیم می‌کند و تنها نیمی از آن را می‌دهد.

* ص ۱۲، باب «انه من عرف امامه لم یضره تقدم هذا الامر او تأخر»، ذیل عنوان باب:

یعنی اگر کسی به درستی امام را تصدیق کند، دیگر زمان قیام امام برایش مهم نیست. ارزش اعمال کسی نباید به خاطر آن که این اتفاق در آینده روی خواهد داد، کم شود. در متن عربی این عبارت نیز داریم که «امور را به پیش آورد» (تقدم)، اما این نکته در این جا و اکنون محور بحث نیست. این عبارت در این جا تنها برای تناسب با عبارت «به تعویق انداختن» (تأخر) آمده است.

* ص ۱۴، همان باب، ح ۴، ذیل «محتبياً بسيفك»:

«محتبياً بالسيف»، در زمان جنگ، بر روی زمین می‌نشستند، در حالی که پاهایشان را به روی هم انداخته بودند. (چهار زانو نشسته بودند) و شمشیری را بر روی سینه نگه داشته بودند.

* ص ۱۹، باب من ادّعی الامامه... لمن لیس لها بأهل، ح ۷، ذیل «هل عرف الاخر
ألا بالأول»:

یعنی این که امامان، جانشین یکدیگرند.

* ص ۲۰، همان باب، ح ۱۰، ذیل «سألت عبداً صالحاً»:

انتساب کلی به معنای بنده با اخلاص خدا. در اینجا منظور، امام هفتم است که
گوینده بنا بر احتیاط، از ذکر نام بطور مستقیم خودداری کرده است.

* ص ۲۰، همان حدیث، ذیل «ان القرآن له ظهر و بطن»:

در مورد ظاهر و باطن قرآن رجوع شود به فصل ۱۰۸ (باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولاية) که پس از این خواهد آمد.

* ص ۲۲، همان باب، ح ۱۲، ذیل «لا ینظر الله الیهم و لهم عذاب الیم»:

این جمله نزدیک به مضمون آیه قرآن (آل عمران / ۷۷) است.

* ص ۲۸، باب من مات و لیس له امام من ائمة الهدی، ح ۱، ذیل «فمیتته میتة

جاهلیة»:

جاهلیت یعنی دوره جهل قبل از اسلام.

* ص ۳۱، باب فی من عرف الحق من اهل البيت و من انکر، ح ۷، ذیل «انّ علی بن

عبدالله بن الحسین...»:

این کلمه در بیشتر نسخ اصول کافی به صورت عبدالله ضبط شده است. اگر چه

درست آن عبیدالله است. رجوع شود: مرآت العقول، ح ۴، ص ۲۲۲-۲۲۴.



* ص ۳۵، باب ما يجب على الناس عند مضي الامام، ح ۱، ذیل «حتی یرجع الیهم اصحابهم»:

آیه ذکر شده، اشاره به آنانی دارد که ناگزیر بودند برای دستیابی به علم دین به مدینه بروند. کسانی که در چنین سفری بودند، ناآشنایی شان با آداب دینی در فاصله سفرشان تا قبل از رسیدن، بخشوده شده بود؛ همانند آن کسانی که در شهر مبدأ در انتظار بازگشت آنان بودند تا علم دین را برایشان بیاورند. همان طور، پس از رحلت امام، مدت زمانی طول می کشید تا جانشین ایشان برای مردم مشخص گردد. آنان نیز که در چنین سفری بودند و در طی سفر، هنوز نمی دانستند امامشان کیست، بخشوده بودند و ایرادی بر آنان نمی رفت؛ همانند آن کسانی که در شهر مبدأ در انتظار بازگشت کسانی بودند که در پی کسب علم دین به مسافرت رفته بودند.

* ص ۳۷، همان باب حدیث ۲، ذیل «قصرت عمّن هو اصغر منه»:

عبدالاعلی در شگفت بود که چرا امامت از امام پنجم امام باقر علیه السلام (ابوجعفر) به یکی از برادران ایشان منتقل نشده و به فرزندش یعنی امام صادق علیه السلام انتقال یافته است، مخصوصاً این که برادر ایشان هم مانند شخص امام باقر علیه السلام، از نزدیکی (خویشاوندی) یکسانی با پیامبر برخوردار بودند و همزمان نیز از جعفر بزرگ تر بودند. برای مثال، زیدبن علی یکی از برادران ابوجعفر بود که برای جانشینی امامت، مورد نظر آنها بود.

* ص ۳۸، همان حدیث، ذیل «یرفعه اربع اصابع ثم یخلّی عنه»:

یعنی پیروی از سنت پیامبر که قبرشان در اینجا توصیف شده است.

* ص ۳۹، همان حدیث، ذیل «فإن اشرك فی الوصیة»:

برای مثال از چنین موقعیتی، رجوع کنید به حدیث شماره ۸۱۰ که قبلاً گذشت.

* ص ۴۲، باب فی انّ الامام متى یعلم أنّ الأمر قد صار إلیه، ح ۱، ذیل «انّ فیهِ سنّة

اربعة انبیاء»:

قمی در این جا مطرح می‌کند که به نظر بعضی افراد، امام هفتم (پدر ابوالحسن) آن‌گونه که ابوالحسن بیان کرده، فوت نکرده است؛ بلکه غایب شده است. یکی از سنّت‌ها اشاره به غیبت دارد. این سنّت‌ها در بسیاری از احادیث، به مهدی نسبت داده شده است. (رجوع شود: بحار ج ۵۱ ص ۲۱۵-۲۵). در این جا می‌بینیم که برخی از افراد شیعه به طور اشتباه آن‌ها را به امام هفتم نسبت داده‌اند.

* ص ۴۳، همان باب، ح ۲، ذیل «ولکن قد سمعت ما لقی یوسف من إخوته»:

در این جا ابراهیم به بیان این مطلب می‌پردازد که پدرش نمرده است؛ بلکه در غیبت زندگی می‌کند، بنابراین او این حق را دارد تا بخشی از ثروت را بردارد، ثروتی که در غیر این صورت، تنها حق برادرش حضرت رضاعاً علیه السلام (امام وقت) خواهد بود؛ اگرچه امام رضاعاً علیه السلام به برادرش ابراهیم توجه داشت و به مهربانی با او رفتار می‌کرد و پول مورد نیاز برای ادامه زندگی و مخارجش را به او می‌داد، اما اکنون ابراهیم دچار این احساس شده بود که به او خیانت شده، همان‌گونه که برادران یوسف به او خیانت کرده بودند.

* ص ۴۴، همان باب، ح ۳، ذیل «طلّقتها و قد علمت بموت ابی الحسن قال: نعم»:

در واقع امّفروه همسر امام هفتم بود، نه همسر امام هشتم. هشت در این جا نشانگر امّفروه مطلقه است و معنای لفظی خود را ندارد. پدرش او را قسم داده بود

که ام‌فروه را به منزل دیگری انتقال دهد. بنابراین او می‌بایست پیش از انجام چنین کاری درباره مرگ پدرش اطلاع می‌داشته است. (رجوع شود به حدیث ۸۲۸)

* ص ۴۸، باب حالات الائمة عليهم السلام فی السنن، ح ۱، ذیل «کان یومئذ نبیاً حجة الله غیر مرسل»:

برای بحث درباره تفاوت میان نبی و مرسل، رجوع شود به حدیث شماره ۴۴۲ که پیش از این گذشت.

* ص ۵۱، همان باب، ح ۲، ذیل «فقد وهب الله لك فقر عیوننا»: رجوع شود به حدیث شماره ۸۳۹ که قبلاً آمد، و پاورقی مربوط به آن.

* ص ۵۱، همان باب، ح ۲، ذیل «قد قام عیسی عليه السلام بالحجة و هو ابن ثلاث سنین»: ذیل حدیث ۸۳۹ اشاره شده که شیخ مفید در ارشاد ۲۹۸/، طبری در اعلام الوری ۳۳۱/ و اربلی در کشف الغمه ۳۵۱/۲ این حدیث را از کلینی روایت کرده و در آن آورده‌اند: «ابن اقل من ثلاث سنین». بنگرید: مرآة العقول ۳۷۷/۳ و بحار الانوار ۱۰۲/۲۵ و ۲۱/۵۰. نیز بنگرید حدیث ۹۹۷ (ششمین حدیث از همین باب).

* ص ۵۳، همان باب، ح ۵، ذیل «فحدثنی علی بن مهزیار بهذا فی سنة احدی و عشرين و مائتین»:

هدف سهل این بود که نشان دهد این حدیث یکسال بعد از مرگ امام جواد، امام نهم، به او منتقل شده است؛ یعنی سالیان قبل از مرگ امام عسکری، امام یازدهم در سال ۲۶۰/۸۷۴ و مقام امامت بعدی که متعلق به مهدی است که این مقام وقتی به ایشان تفویض شد که آن حضرت پنج سال داشتند.

* ص ۵۶، باب انّ الامام لا يغسله إلا الامامین الائمه عليهم السلام، ح ۱، ذیل «يقولون انّ الامام لا يغسله إلا الامام»:

این بحث و جدل اشاره دارد به نگرانی‌های موسی بن جعفر، و کسانی که به بحث می‌پرداختند و جزء «واقفه» بودند (رجوع شود به حدیث ۷۶۹) واقفه در این جا به بحث در این باره می‌پرداختند که موسی بن جعفر نباید مرده باشد؛ بلکه در غیبت به سر می‌برد؛ زیرا غسل پیکر یک امام را تنها امام بعدی می‌تواند انجام دهد. در این مورد، البتّه امام بعدی یعنی امام رضا دسترسی ظاهری به امام موسی کاظم نداشته است؛ زیرا در بغداد زندانی بوده است و امام رضا در مدینه به سر می‌بردند.

* ص ۶۶، باب موالید الائمه عليهم السلام، ح ۶، ذیل «روی غیر واحد من اصحابنا انه قال»: در این حدیث مشخص نشده است که کدام امام سخن می‌گوید. با این حال صفّار نیز با سلسله روایی خویش، همین حدیث را از قول «یکی از یاران ما، از ابوجعفر (امام پنجم)» روایت می‌کند. (بصائر الدرجات، ص ۴۳۶-۴۳۷؛ همچنین رجوع شود به بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۵)

* ص ۶۸، همان باب، ح ۵، ذیل «وهو محدّث إلى ان تنقضى ایامه»: رجوع شود به فصل ۳ و ۵۴ (در باب معنای محدّث).

* ص ۶۹، باب خلق ابدان الائمه و ارواحهم و قلوبهم عليهم السلام، ح ۱، ذیل «خلقنا من علیین»:

علّیین جمع کلمه «علی» به معنای بالا است. بنابراین علیین یعنی بالاترین موجودات خلق شده و گاهی نیز با بسط معنا، به معنای مکانی است که آنان در آن ساکن هستند.

* ص ۷۲، همان باب، ح ۴، ذیل «خلق عدونا من سجین»: «سجین» به معنای منطقه ای بسیار پست و پایین است.

* ص ۹۰، باب أن الجن یأتیهم فیسألونهم عن معالم دینهم و یتوجّهون فی امورهم، ح ۸، ذیل «اول منزل نعدل من فید الی المدینة»:

نعمان بن بشیر و جعفی، در حال سفر از مدینه به کوفه بودند. دوراهی مدینه، چه به سمت کوفه و چه به سمت بصره، فید نامیده می شد؛ نعمان بیان می کند که آن‌ها در اخیر چه توقف کردند (توقفگاه قبل از فید) و آن مکان را به این بیان وصف کرده است: «نخستین منزل در مسیر فید به مدینه»، زیرا به دلیل این که او یک کوفی بوده است، جاده را از جایی در نظر گرفته که کوفه مبدأ حرکت بوده باشد؛ نه مقصد.

* ص ۹۲، همان حدیث، ذیل «صنع ما کان یقول جابر»:

منصور بن جمهور بن حصن الکلبی (متوفی حدود ۷۵۰/۱۳۳) در زمان امویان سرباز بود. او به همراه یزید بن الولید (پسر عبدالملک) در سال ۷۴۴/۱۲۶ به سمت عراق حرکت کرد و گفته می شود که با این ادعای دروغین که یزید او را برای حکومت عراق منصوب کرده است، به مدت ۴۰ روز در آن جا حکومت کرد. سپس آن مکان را ترک کرد و به سمت سند رفت، و در آن جا نیز مدتی حکومت کرد. هنگامی که نخستین خلیفه عباسی، سفاح (۷۵۰/۱۳۲) به قدرت رسید، به دنبال موسی بن کعب فرستاد تا به جنگ منصور برود. از جنگ، با منصور گریخت و در «مفازه» از تشنگی مُرد. المفازه، بیابانی بین سند و سجستان (سیستان) بود. (الطبری، ج ۲، ص ۱۷۶۷، ۱۷۹۴، ۱۷۹۷-۱۷۹۸، ۱۸۰۰، ۱۸۰۳، ۱۸۰۴، ۱۸۰۹، ۱۸۵۰-۱۸۳۶، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵، ۱۸۶۵، ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸، ۱۹۱۵، ۱۹۳۸، ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹، ۱۹۷۷، ۱۹۷۹ و نیز جلد ۳، ص ۸۰ و ۷۵ و ۷۲؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵ تا ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۴ تا ۳۲۷،

۳۳۴ تا ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۷۱ و ۳۷۲، ۴۴۵، ۴۵۳؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۵۸؛ الاعلام، ج ۸، ص ۲۳۵-۲۳۶)

(درباره ادعای کذب ابن جمهور، رجوع شود به: خلیفه بن خیاط، التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۹ و الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۳۰۳)

ابو جعفر در ۷۳۳/۱۱۴ درگذشت. بنابراین می بینیم که او حداقل پیامش را ۱۲ سال قبل از حادثه منصور بن جمهور فرستاده بوده، که درباره آن باید به نام جابرین یزید که برایش فرستاده بیندیشیم که در آن، آینده او را پیش بینی کرده است. بنابراین، جابر می توانست خود را به دیوانگی بزند، اما در پایان مردم دانستند که در واقع او هرگز دیوانه نبوده است.

* ص ۱۰۳، باب انه ليس شيء من الحق في يد الناس الا ما خرج من عند الائمة عليهم السلام، ح ۶، ذیل «ابن شریح»:
ضبط صحیح، «ابن جریح» است، یعنی عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح، فقیه و محدث و قاری مکی (۶۶۹/۸۰-۷۶۷/۱۵۰)، که در زمان خود فقیه مکه بود و احادیث زیادی روایت کرد.

* ص ۱۰۳، همان حدیث، ذیل «انّ نخلة مریم عليها السلام كانت عجوة»:
بنگرید: قرآن، ایه ۳۳ تا ۳۶ سوره مریم.

* ص ۱۰۳، همان حدیث، ذیل «ما كان من لقاط فهو لون»:
گسترش درخت خرما، یا از طریق دانه هاست یا از شاخه های نورسته که نزدیک پایه ساقه می رویند. شاخه های نورسته، اصل نخل ماده را تولید مثل می کنند، همان کاری که بذرها نمی توانند.

* ص ۱۰۶، باب فی ما جاء انّ حدیثهم صعب مستصعب، ح ۲، ذیل «و لقد آخا رسول الله بینهما»:

سلمان به صبر و شکیبایی و ابوذر به تندخویی شهرت داشت. بنابراین، سلمان توانایی تحمل برخی حقایق خاص را داشت؛ حقایقی که اگر ابوذر آنها را می دانست، در دفاع از آنها دچار بی صبری شده و در نتیجه کشته می شد. اگرچه آن دو آنقدر با یکدیگر نزدیک بودند که پیامبر آنها را خویشاوند می خواند، گویی که با هم برادرند، اما از تفاوت های بارز آنها، توانایی در تقیه بود. علی بن حسین علیه السلام وجود این گونه تفاوتها را گرچه در میان افرادی با شخصیت های بزرگ و بسیار نزدیک، تنها جهت نشان دادن تفاوت های مهمتر در میان افرادی از طبقات بسیار مختلف ذکر کرده اند تا به کمترین سختی های مشابه در پذیرفتن علمی که خداوند به ائمه و پیامبران داده، اشاره کنند.

* ص ۱۱۰، همان باب، ح ۵، ذیل «و لولا ذلك ما عبد الله في ارضه»: خداوند حتی کافران را به اقرار ظاهری حقایق واداشته است تا دشمنان مؤمنان واقعی، قادر به تمییز آنها از دیگران نبوده و بدین ترتیب نتوانند آنها را از بین ببرند.

* ص ۱۱۹، باب ما يجب من حق الامام علی الرعیة...، ح ۴، ذیل «و لم یجزهم فی بعوئهم»:

در اینجا نسخه های مختلف کافی تفاوت دارند. نسخه صحیح عبارت است از: «و لم یجامرهم». (ر.ک. قرب الاسناد، ص ۴۸؛ بحار، جلد ۲۲، ص ۴۹۶ و جلد ۲۷، ص ۲۴۷؛ مرآت العقول، جلد ۴، ص ۳۳۹) ترجمه حاضر (اشاره به ترجمه انگلیسی متن) مطابق عبارت تصحیح شده می باشد.

* ص ۱۲۸، باب ان الارض كلها للإمام، ح ۴، ذیل «ثمانية انهار في الارض»: این حدیث همچون برخی احادیث دیگر این فصل، از احادیث ضعیف [نامعتبر] به شمار آمده و راجع به آن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به طور مثال، گفته شده که «هشت» رود توسط جبرئیل معین شده، در حالی که تنها نام هفت رود ذکر شده است. همچنین در شناسایی برخی از رودها نیز تحریف شده است. موقعیت صحیح رودها در ذیل اشاره شده است:

(۱) رود سیحان [ساروس] از ترکیه امروزی جریان یافته و به مدیترانه می‌ریزد؛ (ر.ک. سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۱ و نقشه شماره ۴)

(۲) رود جیحان [در برخی نسخه‌های کافی آن را جیحون تلفظ می‌کنند] بدرستی به نام «رودخانه بلخ» شناسایی شده است. عرب‌ها به دلیل مجاورت سیحون به شهر بلخ، آن را «رودخانه بلخ» می‌نامند؛ (ر.ک. همان، ص ۴۳۴-۴۴۵ و نقشه شماره ۹)

(۳) سومین رود، همان رودی است که در حدیث به آن اشاره نشده است، سیحون [jaxartes]. مسیر بالایی این رود در منطقه فرغانه و مسیر پایینی آن در منطقه تاشکند امروزی قرار دارد. این رودخانه همان است که از زمان استقرار مسلمانان اولیه در کرانه پایینی رود، آن را رود چاچ نامیدند. (ر.ک. همان، ص ۴۳۴، ۴۷۶-۴۷۷ و نقشه شماره ۹)

(۴) خشوع: این نام را در هیچ یک از کتب جغرافی قدیمی و جدید شرق و غرب نمی‌توان یافت. احتمالاً این نام، تحریف یکی از این دو رود است: وخشاب، یکی از ریزابه‌های جیحون (ر.ک. همان، صص ۴۳۴-۴۳۶). یا اخشوا [یا اخش] که همان جریان اصلی سیحون است. (ر.ک. همان، صص ۴۳۵ و ۴۳۸). هیچیک از این رودها ربطی به «رود چاچ» ندارد، این شناسایی همان نام جاافتاده سیحون (jaxartes) است. بنابراین، احتمالاً متن اصلی این حدیث تا بدین جا اینگونه خواهد بود: سیحان،

جیحان [جیحون] رود بلخ، [سیحون] رود چاچ و بعد و خشاب یا اخشاوا. بدین ترتیب برخی از راویان این خبر، بایستی سیحان و سیحون را دیده، با فرض آنکه تکرار شده‌اند، سیحون را از قلم انداخته‌اند، سپس نام و خشاب یا اخشاوا را تحریف کرده و به اشتباه عبارت «رود چاچ» را به آن اضافه کرده‌اند. (۵) مهران، همان ایندوس است (همان، ص ۳۳۱). البته نام سه رود آخر کاملاً شناخته شده است.

* ص ۱۳۱، همان باب، ذیل حدیث ۸:

شیخ صدوق در تفسیر این حدیث اضافه می‌کنند که: [و دریایی که جهان را دربرداشت] و این همان دریای ابسکون است (ر.ک. الفقیه، [چاپ نجف]، جلد ۲، ص ۲۴ = ۲۰/۹۱). ابسکون نام جزیره‌ای در دریای خزر در خلیج نیم مردان است (ر.ک. سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۷۶). از این روگاهی دریای خزر را ابسکون می‌نامند (ر.ک. یاقوت، معجم‌البلدان، جلد ۱، ص ۳۴۲). دریایی که به آن اشاره شده است، دریای خزر است، نه یک دریای افسانه‌ای. بعلاوه، خود دریا که استفاده اندکی برای امام داشته و بخش‌هایی از آن در منطقه خارجی واقع شده بود، به امام تعلق نداشته، بلکه زمین‌های حاصلخیز ساحل جنوبی دریا که پیشترها مسلمانان در آن سکنی گزیده بودند، متعلق به امام بود.